

نخستین صائب پژوه دوران معاصر

گفت و گو

با استاد زین العابدین مؤمن

«زین العابدین مؤمن» متولد ۱۲۹۳، محقق و پژوهشگر ادبیات، با اینکه ۸۸ سال از عمر خود را پشت سر نهاده، هنوز در این رشته پویا است. وی تحصیلات عالی خود را در رشته ادبیات، شیمی و زبان خارجه در زادگاهش تهران به پایان رسانیده است. از آثار وی می‌توان کتب «شعر و ادب فارسی»، «تحول شعر فارسی»، «برگی چند از دفتر زندگی» و آثار، مقاله‌ها و تحقیقات بی‌شماری را نام برد. در همایش «صائب پژوهی» فرصتی دست داد تا با نخستین صائب پژوه معاصر گفت و گویی داشته باشیم که در ذیل می‌خوانید.



❖ جناب مؤمن، از چه سالی تدریس را شروع کردید؟

❖ گویا حضرتعالی با مرحوم فاضل تونی که از شاگردان میرزا مرحوم جهانگیر قشقای بودند هم آشنایی دارید؟

◆ کتابی از بنده در سال ۱۳۷۰ در تهران درباره زندگی میرزا جهانگیرخان، با نام «از مضراب تا محراب» منتشر شد. در تحقیقاتم با آثار و افکار فاضل تونی آشنا شدم. که گویا خط هم نداشتند. ایشان طبق سنت اسلامی، امی بود و خط نداشت، البته یک چیزی مثل امضا پای تصدیق‌های ما از ایشان هست. ایشان با آن علم و فضل بسیار ساده بودند و بچه‌ها او را زیاد جدی نمی‌گرفتند، اما وقت درس، همه از وجودش استفاده می‌کردند. یک بار من یادم می‌آید که در کلاس نشسته بودیم، استاد فاضل تونی تدریس می‌فرمودند. دیدیم که مرحوم دکتر «صدیق»، ریاست مدرسه در حیاط نشسته بود و مرحوم «بدیع الزمان» طرف راست و مرحوم «تدین» طرف چپ او،

◆ از سال ۱۳۱۵ شغل معلمی را انتخاب کردم.

همان زمان در دانشسرای عالی دو دوره لیسانس را می‌گذراندم، یکی لیسانسی که همه دروس آن انگلیسی بود و معلمان آن همه آمریکائی بودند، با این تفاوت که هر کسی دیپلم ادبی بود باید یک رشته علمی می‌خواند و هر کسی دارای دیپلم علمی بود بایستی یک رشته ادبی هم می‌خواند، من چون رشته‌ام ادبیات بود رشته شیمی را انتخاب کردم، اما واقعیت این است که از آن زمان جز چند اصطلاح چیزی در ذهنم باقی نمانده است. همزمان با آن لیسانس زبان خارجه و BA کالج را اخذ کردم. از سال ۱۳۱۹ با رتبه دو دبیری به استخدام رسمی وزارت فرهنگ درآمدم و چون لیسانسه زبان بودم، مجبور شدم که در دانشسرا ثبت نام کنم و لیسانس ادبیات را هم بگیرم، چرا که می‌بایست ادبیات تدریس می‌کردم.

بچه‌ها از طبقه بالا به حیاط نگاه می‌کردند. استاد متوجه شدند و پرسیدند چه خبر است؟ بچه‌ها برای شیطنت گفتند؛ استاد، بزرگان علم در حیاطاند. فاضل نگاهی کرد و چشمش به آن سه نفر افتاد. با بدیع الزمان همشهری هم بود، ولی میانه خوبی نداشت. ناگهان با آهنگ و صدای بلند گفت؛ هزار لعن اشلتم، به اول و دوم و سوم و تکرار کرد علی‌الخصوص بر سوم که فروزان فر باشد. البته غیر از فاضل، دکتر «شفق»، دکتر «صدری»، «بدیع الزمان» و «تدین» از استادان خوب ما بودند، اما از آن میان مرحوم بدیع الزمان فروزان‌فر استادی است که بر روی ذهن و فکر من اثر گذاشت لذا تنها استادی که تا امروز ارادتمند او هستم همین مرد است.

❖ آشنایی شما با ادبیات و نوشتار به صورت جدی و علمی از چه زمانی شروع شد؟

◆ بنده نمره زیادی به خودم نمی‌دهم. اما اینکه دست به قلم داشته باشم از بچگی بود، زیرا در خانواده‌ای بزرگ شدم که از اول اطراف خودم را لبریز از کتاب دیدم. خاطرات نیاکامم را، دیوان خطی مرحوم «صبوری» را و هزاران کتاب دیگر را که خانه ما را زینت می‌دادند همه را می‌خواندم و استفاده می‌کردم. با نوشتن آشنا بودم البته کتاب‌هایی که آن موقع مورد توجه بود به سبک امروز نبود؛ مثلاً کتاب «امیرارسلان نامدار» کتابی که اصلاً نمی‌شود کسی آن موقع نخوانده باشد، کتاب «امیر حمزه» و «اسکندرنامه». آن موقع ۱۲، ۱۳ سال بیشتر نداشتم. به ذوق آمدم که چیزی بنویسم؛ داستانی نوشتم که همان سبک «امیر ارسلان» را داشت. از جمله کتاب‌های معروف آن روزگار یکی هم «ملک جمشید نامدار» بود با عکس دیو و جن و پری که نوعی رمان عامیانه بود که مردم خیلی دوست داشتند. کمتر کتابی ترجمه می‌شد که نمی‌خواندم. ترجمه‌هایی از «عباس خلیلی» که اول به صورت پاورقی

مجله‌ها چاپ می‌شد و به صورت کتاب منتشر می‌گردید. همچنین ترجمه‌های «حسینقلی مستعان» را هم دوست داشتم و یا «سه تفنگدار» را که در زمان مظفرالدین شاه ترجمه شده بود.

❖ از حسین مستعان چه خاطره‌ای دارید؟

◆ من در یک مصاحبه‌ای که دکتر «علی دهباشی» از طرف مجله کلک با من کرده و هنوز به چاپ نرسیده، اسم نوشته مستعان را «مستعانیه» گذاشتم و گفتم من در رشته «مستعانیه» کار نمی‌کنم. البته یکی دو جلسه حضوراً با او بودم. همه نوشته‌هایش را با وجود استعداد کافی به صورت پاورقی چاپ می‌کرد و از جمله ترجمه مهم او از ویکتور هوگو بود. اگر این مقوله را بصورت جدی دنبال می‌کرد از مفاخر ادبی و علمی ما می‌شد، اما او دنبال زندگی بود. نوشته‌هایش برای همان دوران مفید بود. قلمش را به خدمت نان و اقتصاد قرار داده بود.

❖ جناب مؤتمن، تا چه حد با زبان فرانسه آشنایی دارید؟

◆ یکی از رشته‌های تحصیلی من زبان خارجه است و زبان دوم من هم فرانسه بود و البته تا حدی که در سفرها احتیاجم را رفع کند می‌دانم.

❖ با صائب از چه زمانی آشنا شدید؟

◆ با صائب از کلاس پنجم ادبی آشنا شدم. در آن زمان کسی اسم صائب را نمی‌آورد و همه استادان مخالف جدی او بودند. میراث ۱۵۰ ساله بازگشت ادبی با سبک هندی مخالف بود. در «مجمع الفصحا» و «آتشکده آذر» پنبه همه شاعران صفوی را زده بودند. من با کتاب «حیدرعلی کمالی» که در دوران خود شخصیتی برجسته بود و اهل قلم، زمانی هم به صائب توجه کرد و گزیده‌ای اگر چه مخلوط انتشار داد، با صائب آشنا شدم. این گزیده - که در اصل منتخبات حدود هزار بیت از صائب بود - بر من اثر گذاشت. یک مقدمه مقاله مانند با لحنی مثبت

به دست آوردم و شعرها من را جذب کرد و بعد از آن مقاله‌ای در کتاب «دانشمندان آذربایجان» از مرحوم «تربیت» مطالعه کردم که شرح مفصلی از زندگی صائب بود. ولی همه استادان در آن روزگار با این سبک و سیاق میانه‌خوشی نداشتند. این کتاب‌ها مرا به سراغ صائب برد. دوستی داشتم اهل مطالعه که از لحاظ امکانات مادی هم خوب بود. از او کتاب بیست و چهار هزار بیتی صائب را که در هند چاپ شده بود گرفتم، و این تنها منبع بزرگ در دسترس بود. این کتاب متن و حاشیه داشت البته سبک هندی در آن روزگار در افغانستان، تاجیکستان، پاکستان و هند ادامه داشت، اما در ایران از این شیوه پرهیز می‌کردند. ارتجاع ادبی قاجار این اجازه را به ذهن مردم نمی‌داد. فعالیت آگاهانه مرحوم «امیری فیروزکوهی» هم با مقدمه‌هایی که نوشت مفید فایده قرار گرفت. به هر صورت آماده شدم تا در زمینه ادبیات، محصول اطلاعاتم را به عرصه ادب بکشانم، لذا از دیوان بیست و چهار هزار بیتی، منتخباتی به عمل آوردم، و باز آن ابیات را نیز پالایش کردم و بهترین‌ها را با عنوان «گلچین» به چاپ رساندم. بعد، از مقدمه‌های مرحوم «امیری فیروز کوهی» هم استفاده کردم و چاپ دوم را با تازه‌هایی روانه بازار کردم و نوشتم مگر نمی‌فرماید:

هر قطره که ریزد ز سر کلک تو صائب

چون بازشناسی صدف گوهر راز است

من آن گلچین را با نام «گوهرهای راز» در شش هزار بیت به صورت مدون از نظر الفبایی و با مقدمه جدید نوشتم. این کتاب خیلی زود نایاب شد. از جمله وقتی من لیسانس دوم را در محضر استادان درس می‌خواندم مرحوم بهار و فروزان‌فر استاد من بودند، در جلسه امتحان با این دو استاد در افتادم و از شاعران سبک هندی و

صائب دفاع کردم. اگر خودم آن زمان معلم بودم به این شاگرد بهترین نمره را می‌دادم که با این شهادت و استعداد نظرش را مطرح می‌کند ولی با کمال تأسف این دو استاد که من همیشه خودم را مدیون آنها می‌دانم، کمترین نمره قبولی را به من دادند.

❖ دیدگاه حضرتعالی در مورد سبک هندی

چيست؟

◆ البته با این سابقه ادبی که از صائب شروع می‌شود بعضی‌ها فکر می‌کنند بنده از طرفداران جدی سبک اصفهانی‌ام، اما من مثل طرفداران امروزی نیستم که برسبک بازگشت خط بطلان بکشم. من سبک هندی را دوست دارم و می‌گویم خوان ادبیات هر چه رنگین‌تر، بهتر. سبک‌های ادبی هر چه بیشتر، زیباتر. فقط نباید پایبند یک شیوه و روش بود مثل مرحوم دکتر «حمیدی شیرازی» که پایبند شعر سنتی بود و «نیما» را به باد دشنام می‌گرفت و یا مثل آقای «یدا...روپایی» که می‌گفت ما قبل از نیما شعر نداشتیم و شعر از زمان نیما شروع شد. من از شیفتگان سبک هندی هستم. در مجله ادبیات ماه



مصاحبه‌ای داشتم که این سؤال مطرح شد و برخی‌ها فکر می‌کنند من طرفدار متعصب سبک اصفهانی‌ام. من گاهی از شعر صائب به حیرت می‌افتم، اما شاعر اول من سعدی است و نه صائب. ما شاعران بزرگی داریم. شعر فردوسی، هم احساس، هم پیکر و هم مضمون است. سند ملیت ماست. کدام ایرانی است که شاهنامه را مثلاً رستم و سهراب را بخواند و اشکش جاری نشود. ما اگر حافظ و سعدی را نداشتیم چه داشتیم. اگر به من بگویند برو زندان یا شهری دور و یک کتاب می‌توانی همراه ببری حتماً من کلیات سعدی را انتخاب می‌کنم. چون سعدی شاعر امروز است.

❖ چه تفاوتی بین شاعران بزرگی مثل صائب و

حافظ و سعدی می‌بینید؟

❖ تفاوت تنها در سبک آنهاست. در شیوه بیان

آنهاست. از هر کدام وقتی بیتی را می‌خوانیم حیران می‌شویم. من می‌خواهم بگویم در سبک بازگشت هم بزرگانی حضور دارند. حتی روزگاری امکان دارد همه چیز عوض شود و آنچه امروز مطرود است مطلوب واقع شود.

❖ نوگرایی در شعر صائب را می‌پسندید یا خیر؟

❖ قطعاً می‌پسندم، وقتی «کلیم» می‌گوید:

گر مطاع سخن امروز کساد است کلیم

تازه کن طنز که در چشم خریدار آید

پیروی از نوگرایی، نه شکل افراطی آن که پیروان نیما

می‌کنند که نه برای خودشان مفهوم است و نه برای دیگران. در حد معقول نوگرایی لازمه پیشرفت در ادبیات است. این که من بگویم تا آخر همین سبک باشد درست نیست. زمانه خود بر اساس نیاز جامعه انتخاب‌های متفاوت را ایجاب می‌کند.

❖ شما معتقدید که عصر صفوی دوران نوزایی هنر

است؟

❖ یکی از فصول کتاب من (گوهرهای راز) با این عنوان شروع می‌شود که آیا عصر صفوی دوران انحطاط هنر است؟ چون سال‌ها به گوش ما خواننده بودند که دوران قهقرائی است که این شیوه درست نبود.

❖ به نظر شما استادان خراسانی مسلط بر دانشگاه

تهران، نظر خود را در تاریخ ادبیات تحمیل کردند؟

❖ من فکر می‌کنم آنان گرفتار تعصبات بودند و

ذهنیت خود را به شاگردان خالی از ذهن القا می‌کردند. اما خوشبختانه این دوران سپری شده است و اگر ادعا نباشد، البته من خیلی برایم سخت است که حرفی را بزنم که گوشه‌ای از آن مربوط به خودم باشد، شاید من هم در عقب‌نشینی استادان خراسان سهمی داشته‌ام و مخصوصاً در برگشت به سبک هندی یا اصفهانی هیچ‌کس قبل از من کاری انجام نداده بود. نخستین کسی که کار اساسی در شکستن این بت و تجدید خاطره با سبک صفوی به صورت مکتوب و جدی آغاز کرد من بودم. البته طلسم را «حیدر علی کمالی» شکست ولی کار اصلی به عهده من بود.

❖ مرحوم امیری فیروزکوهی در سال ۵۳ در

مقدمه‌ای که بر کتاب «خلوت خیال» محمدقهرمان نوشته اند، بعد از «حیدر علی کمالی» مفصلاً از حضرت عالی به عنوان آغازگر شناخت سبک اصفهانی صحبت کردند، نظر خودتان چیست؟

❖ یادم می‌آید که پس از آن که کار ناچیز من مورد

لطف عزیزان قرار گرفته بود در یک جلسه که دکتر «احسان یارشاطر» به سبک هندی تاختند به شیوه همان استادان قدیم‌تر، بدیع الزمان یک دفعه بر افروخته شد و فریاد زد تو چه حقی داری که به ادبیات دو قرن ایران بی‌ادبانه حمله کنی؟ اما این بیان بدیع الزمان، محصول عنایتی بود که به کتاب‌های من داشت که به ایشان هدیه کرده بودم.

❖ آیا مرحوم سپهری هم از خاندان فتحعلی خان

صبا یعنی سلسله شماست؟

◆ بله، ارتباط خانوادگی داریم اما من ایشان را تا زنده بود ملاقات نکردم. خانواده‌های معروف کاشان، سپهری، غفاری و ضرابی هستند که در ریشه به هم می‌رسند.

❖ هنوز هم صائب می‌خوانید؟

◆ چاپ پنجم کتابی که با اشراف این بنده چاپ شد، کتاب گزیده صائب دکتر شعار بود، در حدود ۴۰۰ صفحه و برای دانشجویانی که می‌خواهند به سبک صفوی و هندی آشنا شوند. این کتاب با نظارت من و دکتر شعار و

دکتر حسن انوری به بازار آمد. البته هنوز هم صائب را می‌خوانم و به حیرت می‌افتم.

من سبک هندی را دوست دارم و می‌گویم خوان ادبیات هر چه رنگین تر، بهتر

❖ در مورد کتابی که جایزه گرفت در آن سال‌های

دور صحبت کنید؟

◆ بله، وقتی من رمان نویسی را کنار گذاشتم. عنوان اولین کتابم آشیانه عقاب بود که محل آن اصفهان است و من به اصفهان به جهات گوناگون علاقه دارم. این کتاب من به چاپ دهم هم رسیده است. دو متشوق خارجی هر دو در آن کتاب به عنایت نظر کرده‌اند. به موازت آن به صائب شناسی روی آوردم که اشاره هم کردم در زمینه شرح و بسط ادبیات دو کتاب نوشتم که هر دو برنده جایزه ادبی شدند. یعنی «جایزه سلطنتی». نخستین کتابم یک رقیب سرسخت داشت؛ عنوان کتاب شعر و ادب فارسی بود با آنکه با کاغذ گاهی و جلد مقوایی چاپ شده بود و با آنکه تمایل نداشتم آن را در مسابقه شرکت دهم اما اصرار دوستان باعث شد. جلد اول تاریخ ادبیات دکتر ذبیح‌اله صفا که با بهترین مواد کاغذ و جلد و خط چاپ شده بود درجه دوم شناخته شد و کتاب من برنده شد.

در سال ۱۳۳۴ که برای گرفتن جایزه به شاه معرفی شدیم نه نفر بودیم شخص اول آقای مطیع‌الدوله حجازی بود، نفر دوم من بودم، به عنوان محقق که بیشترین وجه «جایزه» یعنی سه هزار تومان دریافت کردم. کتاب دوم منتخب شعر فارسی است که آقای مرعشی کتاب را با شرکت دیگری چاپ کرد.

❖